

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در استدلال به طایفه‌ی دوم برای وجوب کراهت نفسانی از منکر و ترک واجب بود.
طایفه‌ی دوم روایاتی است که واژه‌ی کراهت، این ماده در آن مأخوذ هست.

روایت اول از این طایفه‌ی ثانیه روایت سکونی عن جعفر عن ابی عن علی علیهم السلام
بود که فرمود «قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله من شهد أمراً فكرهه كان كمن
غاب عنه و من غاب عن أمرٍ فريضته كان كمن شهد» که این که خواندیم از تهذیب شیخ
طوسی بود «محمد بن الحسن بإسناده عن محمد بن حسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم
عن الثَّوْقَلِيِّ عن السَّكُونِيِّ» همین متن را در جعفریات هم «بإسناده عن جعفر بن محمد
عن أبيه عن علي بن الحسين عن أبيه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول
الله صلى الله عليه و آله» تا آخر، که سند جعفریات هم اگر یادتان باشد بحث مفصل
کردیم یک سند واحد دارد جعفریات، «محمد بن اشعث عن موسى بن اسماعيل عن أبيه
اسماعيل عن الصادق عليه السلام که سند جعفریات گفتیم این سند، سند تمامی هست با
بحث‌های مفصّلی که انجام دادیم منتها اشکال در کتاب، این نسخه‌ی موجود من الكتاب
بود و هم‌چنین این روایت را در تحف العقول که این فاتحه من المستدرک ایضاً که در تحف
العقول هم از ابی جعفر الثانی امام جواب سلام الله علیه نقل شده که آن‌جا دیگر عن
رسول الله ندارد خود حضرت به حسب آن نقل؛ خودشان عین همین متن را بیان
فرمودند. بنابراین منبع این حدیث سه‌جا هست تهذیب شیخ طوسی، جعفریات یا اشعثیات
که دوتای آن نام یک کتاب است و هم‌چنین تحف العقول، منتها در آن دو کتاب سند بالآخره
می‌رسد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ولی در تحف العقول ممّا رُوِيَ عن
الجواد علیه السلام هست.

استدلال به این روایت محل تأمل و اشکال هست هم سنداً و هم دلالتاً به این طایفه، اما

دلالةً بخاطر این که فرمود «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكَرِهَهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ» اشکال این هست که وجه تنزیل برای ما روشن نیست. که این را نازل منزله‌ی کسی قرار داده است که غاب عنه، یعنی این مانند اوست در این که ممثل است و انجام دهنده‌ی واجب است. کسی که غاب واجبی دارد از او دارد سر می‌زند این هم مثل او انجام دهنده‌ی واجب است که اگر این باشد می‌شود گفت دلالت بر بحث ما دارد. اما اشکال این هست که مگر کسی که غاب عن منکر، واجبی را انجام داده مگر غیبت از منکر واجب است؟ این اول الکلام، که غیبت از واجب بگویم واجب می‌شود. یا نه، کمن غاب عنه است در این که وظیفه‌ای به گردن او نیست، من کیره دیگر وظیفه‌ی دیگری به گردنش نیست کسی که از یک واقعه‌ای غایب است خبر ندارد بیرون از آن واقعه هست وظیفه‌ای به گردنش نیست وظیفه‌ی امر به معروفی، نهی از منکری به گردنش نیست آدمی هم که حاضر است اما کراحت دارد مثل آن می‌ماند این هم وظیفه‌ای به گردنش نیست دیگر، این معنا را خواهیم بگیریم این بعضی شبهه‌ها را داشت که دیروز عرض کردیم. معنایش این هست که همین که انسان کراحت نفسانی داشته باشد دیگر امر و نهی از او ساقط است مثل کسی است که غائب است ولو شرایط امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته باشد این هم خلاف مسلم فقه است که حاضری که کاره است بگویم مثل غایب است همان‌طوری که آن وظیفه‌ای ندارد این هم وظیفه‌ای ندارد وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر ندارد این هم خلاف مسلم فقه است مگر این که تقییدش بکنیم به این که مثل غائب است به شرط این که زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر نباشد در مواردی که زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر نیست حالا یا قدرتی بر امر به معروف و نهی از منکر ندارد یا شرایط آن وجود ندارد مثل این که تأثیر ندارد فلان، این مثل آن می‌ماند.

س: کراحت و این‌ها دیگر چه نقشی دارد؟

ج: حالا عرض می‌کنیم، شاید.

این‌جور معنا کنیم بالاخره به این تقیید خلاف مسلم فقه نمی‌شود آن وقت حالا چه نقشی دارد؟ امر سوم که عرض می‌کنیم که محتمل هم هست که این کمن غاب عنه، به این معنا باشد که یعنی از نظر تربیتی، اخلاقی و مشکلات روحی، این مثل کسی است که غائب است همان‌طور که قبلاً عرض کردیم روایاتی بود که در توضیح آن عرض کردیم که کسی که کراحت داشته، یعنی کسی که در دل انکار قلبی داشته باشد فقد سلم و برء، برای انکار بود، کسی که در قلب گناهی را می‌بیند معصیتی را می‌بیند و انکار قلبی دارد فقد سلم و برء، آن‌جا چه معنا کردیم؟ یعنی سلم و برء عن العقاب، عن المؤاخذه؟ یا نه سلم و برء از این که مبتلای به این فساد بشود و نفس او را تهییج به انجام بکند آلوده بشود نه، اگر واقعاً در نفسش انکار هست قهراً دیگر این وسوسه‌های نفسانی برای انجام و آلوده شدن در او مؤثر نخواهد بود و به وجود نخواهد آمد حالا این روایت هم می‌فرماید که کسی که حاضر در یک محضر گناهی است ولی کراحت در نفسش دارد این مثل آدمی است که غائب است چه‌طور آن آدمی که غائب است این جریانات، این گناهان در او اثری قهراً ندارد که او را وسوسه کند به آلوده شدن، این آدمی هم که هستش اما در نفسش کراحت وجود دارد. این کراحت نفسانی مانع می‌شود و سد آن می‌شود از این که علی‌رغم این که در محفل گناه است آلوده بشود نفسش وسوسه کند او را برای این که این کار را انجام بدهد پس بنابراین این کمن غاب عنه است وقتی که، بنابراین اگر این‌جور گفتیم این دیگر دلالت بر بحث ما نمی‌کند مگر این واجب است؟ این دارد یکی از فوائد و آثار کراحت را، این یک مسئله‌ی تربیتی را دارد توضیح می‌دهد که اگر می‌خواهی گرفتار نشوی و در

جامعه‌ای هستی یک جایی بودی که گناه انجام می‌شود بالاخره، شما در آن‌جا کراهت نفسانی اگر داشته باشی از نظر خودت چه می‌شوی؟ بیمه می‌شوی و دیگر نفس شما در اثر این که این کراهت در آن هست شما را تشجیع نمی‌کند قهراً نفس انسان، آدم را تشجیع نمی‌کند به کاری که انسان بدش می‌آید از آن، تنقّر دارد از آن، پس بنابراین محتمل است که این حدیث شریف، این معنای آن باشد و وقتی اگر این معنا شد دیگر ربطی به بحث ما نخواهد داشت.

س: ترک مجلس گناه مگر واجب نیست؟

ج: حالا هر مجلس گناهی محل کلام است. مجلس شراب مسلّم است اما هر مجلس گناهی واجب است که انسان از آن مجلس خارج بشود و حضور نداشته باشد محل کلام است. یک وقت حضور در آن مجلس ملازمه دارد با این که خودش گناهی را مرتکب بشود مثلاً جایی دارند موسیقی می‌زنند این آن‌جا می‌نشیند موسیقی می‌شنود این باید از آن‌جا برود عقلاً، برای خاطر امتثال امر عدم سماع، حرمت استماع موسیقی، بله. یا یک جایی نشسته دارند بلند بلند غیبت می‌کنند بنابراین که شنیدن غیبت حرام باشد نه فقط غیبت کردن، چون محل کلام است غیبت کردن حرام است اما غیبت شنیدن چی؟ مرحوم آقای تبریزی قدس سره، ایشان غیبت شنیدن را حرام نمی‌دانستند غیبت کردن را حرام می‌دانستند.

حالا اگر گفتیم، البته مشهور این هست که غیبت شنیدن هم حرام است مثل غیبت کردن. این‌ها بلند بلند دارند غیبت می‌کنند این‌جا برای این که امر خودش را، نهی خودش را امتثال کند باید بیاید بیرون، نه این که چون در مجلس گناه است. اما یک وقت نه، حالا در یک مجلسی است که آن‌ها مثلاً دارند چکار می‌کنند؟ فرض کنید که بی‌حجاب هستند آیا این می‌توانیم ملتزم بشویم که اگر در یک مجلسی بود یک کنفرانسی بود یک مجلسی بود حالا یک عده بی‌حجاب هستند و حالا امر به معروف و نهی از منکر هم در آن‌ها اثر ندارد تو نباید آن‌جا بنشیننی باید بیایی بیرون؟ چون این‌جا این مجلس گناه است دارد گناه می‌کند؟ یا او دارد دورغ می‌گوید مثلاً، و بودن شما هم البته ترویج باطل نباشد مشروط به این هست یک وقت هست ترویج باطل است آن مطلب دیگری هست که مثلاً معممی یا یک طلبه‌ای هست در یک جمعی هست که اگر او سکوت کند نهی منکرش اثر ندارد از باب امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست حرفی بزند اما اگر سکوت او باعث بشود که وهن دین ایجاد بشود یا دیگران خیال بکنند بگویند آقا آن‌جا بود حرفی نزد پس معلوم می‌شود که حرام نیست یا واجب نیست این‌جا از باب وظیفه‌ای آخر، وظیفه‌اش این هست که ولو اثر ندارد بگوید. تا این که وهن دین پیش نیاید یا وهن به روحانیت پیش نیاید یا این که این برداشت خلاف نشود که، و یا حتی برداشت خلاف، آن‌ها که نمی‌دانند که شما احتمال تأثیر نمی‌دهی، آن‌ها می‌گویند این‌ها هم امر به معروف نمی‌کنند و این باعث این می‌شود که یک بدآموزی‌ای داشته باشد این‌جا نه از باب امر به معروف و نهی از منکر، از باب این که جلوی این بدآموزی را بگیرد وظیفه‌اش می‌شود که مثلاً بگوید بنابراین این که ما بگویم مطلق حضور در مجلسی که در آن مجلس گناه هست حتی در غیر مورد شرب خمر که آن‌جا منصوص هست به طور خاص، حرام هست این اول کلام است حالا،

س: مواضع تهمت که محسوب می‌شود؟

ج: همه‌جا مواضع تهمت نیست. همین کار را می‌کند می‌گوید آقا ببینید من راضی به این کارها نیستم دیگر چه موضع تهمتی؟ ولی می‌نشیند.

س: ...

ج: حالا تنزیه که ما کار، ما فعلاً واجبات و محرمات مان را بتوانیم چه کنیم تنزیه، می‌توانیم بحث آخر، ما فعلاً دنبال وجوب هستیم می‌خواهیم ببینیم این کراهت واجب است یا واجب نیست حالا تنزیهی و استحباب و این‌ها سر جای خودش، آن را هم نمی‌دانیم حتی به استحباب هم نمی‌توانیم فتوا بدهیم چون دارد چون یک راهکار اخلاقی را ممکن است دارد بیان می‌فرماید نه این که حتی مستحب شرعی باشد بله شما این کراهت را که در نفس خودت ایجاد بکنی یک مصونیتی پیدا می‌کنی از این که نفس تشجیع کند یا شیطان مسلط بشود شما را تشجیع بکند به فعل حرام و آن کار خلاف.

پس بنابراین این احادیث مبارکه دلالت بر وجوب کراهت از آن استفاده نمی‌شود. این سند، این دلالت.

س: ... ترک گناه را واجب بدانیم

ج: بله اگر شما واجب بدانید خب، ولی ترک گناه دیگر واجب نیست. آن وجوبش عقلی است. یک چیزی حرام کرده خدای متعال، دیگر ترک آن وجوب عقلی دارد برای امتثال آن، نه این که خودش یک وجوب شرعی آخری دیگر داشته باشد.

و اما این یک اشکال دلالی، و اما اشکال سندی، اشکال سندی، این روایت عن النوفلی عن السکونی است. روایت جعفریات را عرض کردیم سند جعفریات را قبلاً بحث کردیم سند مبارک، واقعاً سند خوبی است و پسر امام و نوهی امام و آن هم بعدش محمد بن اشعث، که محمد بن اشعث هم من ثقات اصحابنا است و من اجلاء اصحاب است. این سند روایت خودش خوب است إثم الکلام در این هست که این نسخه‌ی جعفریات که فعلاً به دست ما رسیده این نسخه ما سندی به آن نداریم راه و طریقی به آن نداریم حتی ناقلین از این، مثل حاجی نوری در مستدرک هم طریقی به این کتاب ندارد وجاده است، یعنی از جایی آمده و ایشان اطمینان پیدا کردند به این که این همین کتاب است و گفتیم مشکلاتی دارد بخاطر این که آن که در کلمات بزرگان قدمای ما هست این کتاب هزار حدیث دارد اما این کتابی که الان موجود است هزار و ششصد و خرده‌ای حدیث است پس معلوم می‌شود یک احادیثی از جاهای دیگر هم در آن اضافه شده مثلاً، حالا این حدیث مورد کلام ما، آیا واقعاً از همان‌هایی است که محمد بن اشعث با آن سند دارد نقل می‌کند؟ یا از مضافات به این کتاب است؟ بعضی‌ها در قدمای اصحاب، آن وقت‌ها که کتاب و فلان و این‌ها زیاد نبود یعنی کاغذ و این‌ها، یک کتاب که داشتند احادیث مناسب هم که می‌دید در حاشیه می‌نوشتند حالا هم همین‌جور است ما گاهی یک حدیث مناسب یک بابی باشد در حاشیه‌ی کتاب مان می‌نویسیم بعد ناسخ بعدی که می‌آید این را استنساخ می‌کند خیال می‌کند این هم برای همین کتاب است این را هم برمی‌دارد در متن داخل می‌کند اگر یادتان باشد ارشاد القلوب دیلمی را آوردیم این‌جا، ارشاد القلوب دیلمی، طبع مطبوعه الرضی این‌جور بود که دیلمی برای عهد چه کسی هست؟ حداقل آن برای قرن هفتم است یا هشتم است اوایل قرن هشتم است حداقل آن، صاحب ریاض العلماء که گفته معاصر شیخ مفید است اما دیدید در متن این کتاب مطلب از مجلسی نقل شده بود در متن آن، یعنی آن آقایی که چاپ کرده برداشته این حرف را در متن آورده حالا کسی که از این چیزها اطلاعی ندارد این را که نگاه می‌کند این کتاب را، می‌گوید معلوم می‌شود ایشان معاصر با چه کسی بوده؟ مجلسی بوده یا متأخر از مجلسی بوده که از مجلسی دارد نقل می‌کند گاهی، فلذا ما احتیاج داریم به آن کتابی که می‌خواهد مستند ما باشد باید

حجت داشته باشیم بر این که این کتاب، این نسخه، همان است که مؤلف تألیف کرده إِمَّا بِالْأَطْمِینَانِ و الْقَطْعِ یا به این که طریق معتبر معنعن به آن داشته باشیم، اشکال پس جعفریات این می‌شود.

و اما تحف العقول، تحف العقول هم این‌جا باز از آن جاهایی نیست که اسناد جزمی داده باشد فرموده است که «و رُوِيَ فِي مَعَانِي هَذِهِ الْقِصَارِ» فلذا رُوِيَ دارد در سند چه بوده؟ نمی‌دانیم فلذا آن هم مرسل می‌شود که اسناد جزمی در آن نیست.

اللهم الا این که آن‌چه که در مقدمه فرموده که شهادت داده باشد که تمام این مطالب از امام علیه السلام هست ممکن است از این راه ما بتوانیم روایات تحف العقول را درست کنیم که قبلاً آن دیاجه را آوردیم و بحث کردیم این یک راهی است که ممکن است بگوییم که ایشان دارد شهادت می‌دهد که تمام این روایات، مثل کافی، این‌ها این روایات از ائمه‌ی معصومین هست و هم‌چنین ایشان فرموده این‌ها اسنادش ثقات و مشایخ ثقات نقل کردند من بخاطر اقتصار آن‌ها را عرض کردم.

س: شهادت‌ها حتمی ...

ج: محتمل الحدس و حس است.

س: حسش چه جوری هست؟

ج: به این که ثَقَّةٌ عَنْ ثَقَّةٍ به دستش رسیده این حسی است مثل این که مثلاً حضرتعالی الان بگوید آقا این مثلاً فرش جدّ دهمی ما وقف کرده برای امام حسین علیه السلام، شما با جد دهم چه فاصله‌ای داری؟ و ما حرف شما را می‌پذیریم چرا؟ می‌گوییم لعلّ ایشان از پدرشان، پدرشان از پدرشان، پدرشان از پدرشان، تا به آن واقف. این می‌شود چی؟ این می‌شود حسّی، این که دیگر حدس نیست حالا اگر یک راوی‌ای آمد گفت که قال الصادق سلام الله علیه و در یک طبقه‌ای بود که ما احتمال حسیت می‌دهیم که معنعناً به ثَقَّةٍ عَنْ ثَقَّةٍ به دستش رسیده خبر محتمل الحدس و الحدس حجت است پس این هم می‌شود حجت، و این بابّ واسع که خیلی جاها به درد می‌خورد.

و اما سندی که نوفلی و سکونی در آن هست فیه کلام موسّع، که آیا سکونی ثقه هست یا ثقه نیست؟ آیا نوفلی ثقه هست یا ثقه نیست؟ الان وارد این نمی‌شویم دو قول در آن هست بزرگانی مثل محقق خوئی و این‌ها حجت می‌دانند و بزرگانی هم مثل شهید صدر می‌گویند نه، ان شاء الله این را باید بحث کنیم چون خیلی روایات هست که مبتلا به هست که همین نوفلی عن السکونی در آن هست. یک بار دیگر می‌خواهیم بحث کنیم این را ان شاء الله ولی الان نیازی چون به آن نداریم فعلاً وارد... این بحث را تمام بکنیم وارد روایت بعد می‌شویم.

روایت دسته‌ی سوم، پس دسته‌ی اول ممّا اسْتُدِلَّ بها علی وجوب الکراهة، شد روایات مشتمل بر انکار...

س: حالا همین روایت اگر ضعیف باشد جابر ندارد یا جزو احکام ...

ج: نه جابر ندارد چون این فتوای به وجوب کراهت اصلاً مطرح در کلمات نیست قلّ کسی که مطرح کرده باشد ما غیر از امام هم این را در واقع ندیدیم که ایشان در تحریر الوسيلة

مطرح کردند.

س: ...

ج: نه نداریم همین روایاتی است که داریم بحث از آن می‌کنیم. همین‌ها است.

یک روایت دیگر از این طایفه مانده که آن را هم عرض بکنم بعد برویم سراغ طایفه‌ی سوم، روایت ذیل روایت اول همین باب پنج، فرمود «حَسْبُ الْمُؤْمِنِ عِزًّا إِذَا رَأَى مُنْكَرًا أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِ أَنَّ لَهُ كَارَهُ» از نظر عزّ و شرف کفایت می‌کند برای مؤمن، این که این حالت در او باشد که وقتی منکری را می‌بیند خدای متعال آگاه باشد از نیت او که قهراً جای نیت همان قلب است چه بگویی قلب چه بگویی نیت، خدای متعال آگاه باشد از نیت و قلب او، این که این آدمی که این منکر را دیده کاره این منکر است، این کفی له عزّاً و شرفاً. در پیشگاه خدای متعال، به این هم استدلال شده برای وجوب.

این استدلال هم محل اشکال هست از چند نظر؛ اول این که همین روایت را کلینی نقل فرموده و عوض آنّه له کاره، فرموده إنکار، این‌طوری هست «حَسْبُ الْمُؤْمِنِ غَيْرًا يَا عِزًّا، (اختلاف نسخه است) إِذَا رَأَى مُنْكَرًا أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ عِزُّو جَلَّ مِنْ قَلْبِهِ إِنْكَارُهُ» پس إنکار فرموده اگر انکار باشد همان اشکال‌هایی که قبلاً گفتیم بنابراین این کلام مردد است بین آن‌چه که کلینی نقل فرموده که انکار، واژه‌ی انکار در آن به کار رفته شده یا آن‌چه که شیخ رحمه الله به اسنادِ عن علی بن ابراهیم، که کلینی هم از علی بن ابراهیم نقل کرده ایشان فرموده کاره، پس امر بین دو تا نسخه هست امام که هم کاره و هم انکار نفرموده که، نمی‌دانیم امام انکار فرموده یا امام کاره فرموده.

س: ...

ج: نه عین هم است دو تا روایت مختلف نیست.

بنابراین امر آن مردد است بین کاره و انکار، بنابراین و انکار هم که گفتیم دلالت ندارد پس بنابراین این مشکله‌ی اول، مشکله‌ی ثانی این هست که حالا فرض کنید کاره درست باشد یا کسی احتمال بدهد این‌ها دو تا روایت است اشکالش این است که کفی له عزّاً و شرفاً، دلیل بر وجوب نیست؟ این که پیش خدا آبرومند باشد آبرومندی به این حاصل می‌شود اما حال این واجب است؟ حالا یک کسی با کارهای دیگر می‌خواهد آبرومند باشد این هم یکی از راه‌های آبرومندی است؛ اتیان واجبات می‌کند ترک محرمات می‌کند بنابراین این هم دلالت بر مسئله‌ای نمی‌کند این طایفه‌ی ...

س: ...

ج: بله مهم است اما واجب الهی هم هست؟ و الله العالم. بله، راه عزت و شرف است اما هر چیزی که راه عزت و شرف است واجب الهی است؟ که اگر ترک بکند کار حرام انجام داده فاسق می‌شود فلان می‌شود؟ احکام الهی را نمی‌شود همین‌جور شل و ول به یک دلیل‌هایی که، خیلی دلیل متقن می‌خواهد و الا «اللَّهُ أَزَنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ» (یونس، 59) ولی یقه‌ی آدم را بعداً می‌گیرند به چه دلیل گفتی به چه مناسبت این حرف را زدیدی؟

س: یعنی ... مراتب دارد دیگر؟

ج: ... مراتب هم دارد.

س: اگر این جوری نیست چرا در زیارت وارث لعن می‌کند امام معصوم آن‌ها را، فرضیت به، نسبت به ...

ج: رضا غیر از کراهت داشتن است رضا که قبلاً گفتیم ما هم قائل شدیم رضای به حرام، حرام است آن که قائل شدیم حالا بحث چیز دیگری است آیا کراهت نفسانی... رضا حرام است اما باید کراهت هم داشته باشی؟ واجب است که کراهت داشته باشی؟ امام هر دوی آن را فتوا داد، هم فرمود رضای به حرام، حرام است هم فرمود لا یُعَدُّ که بگوئیم کراهت هم واجب است حالا این‌جا می‌خواهیم ببینیم این کراهت واجب است یا واجب نیست دنبال این هستیم.

طایفه سوم: طایفه سوم، طایفه‌ای است که.... حالا می‌گوئیم طایفه، این‌جا اعم از آن هست که ممکن است یک روایت بیش‌تر نباشد. بعضی روایاتی است که در آن‌ها واژه‌ی سخط اخذ شده نه انکار، نه ماده‌ی کَرِه، بلکه ماده‌ی سخط....

س: ...

ج: همین است دیگر، باب سوم؟

س: بله،

ج: فحسبُهُ أَنْ يَعْلَمَ، همین مفادش همین مفادی است که این‌جا است درست است آن هم هست «فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لِذَلِكَ كَارِهٌ» که این هم از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است دلالتش که گفتیم اشکال دارد سندش هم محل اشکال است چون این تفسیر به سند معتبر به دست ما نرسیده بلکه آدم اطمینان دارد که این تفسیر از امام علیه السلام نباید باشد، راوی این مطالب را جمع کرده این‌جا،

و اما پس بنابراین آن هم... بله این نکته‌ی خوبی بود که ایشان گفت این را هم باید اضافه کنید در آن طایفه، این هم می‌آید.

س: ...

ج: بله فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَيَقْلِبْهُ بِحَسْبِهِ، بعد حالا می‌فرماید همین برای فحسبه کفایت می‌کند او را أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لِذَلِكَ كَارِهٌ، بله به عنوان امر به معروف است، یعنی این.... بله درست است این فرق می‌کند. پس این را باید برگردیم حالا یک تأملی در آن بکنیم بیش‌تر. منتها این سندش تمام نیست دیگر، حالا از ناحیه‌ی سند ناتمام است.

و اما روایت دسته‌ی سوم این هست روایت نهم همین باب پنجم، «احمد بن ابی عبدالله البرقی فی المحاسن عن محمد بن مسلم رفعه» دیگر همین‌جا کفایت کرد که سند ناتمام باشد دیگر محمد بن مسلم رفعه، «قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ السَّخَطُ» مردمی که در ظاهر با هم ارتباط ندارند اما این دو عامل، یکی سخط یکی رضا، این‌ها را زیر یک مجموعه قرار می‌دهد با این که در ظاهر با هم هیچ ارتباطی ندارند اما این سخط و رضا آن‌ها را زیر یک مجموعه قرار می‌دهد که یا عامل هستند یا تارک هستند «قَمَنْ رَضِيَ أَمْرًا فَقَدْ دَخَلَ فِيهِ» یک عده‌ای این کارها را انجام دادند یک عده‌ای انجام

ندادند ولی راضی به این کار هستند این‌ها انجام دهنده‌ها و انجام ندهنده‌ها، این‌ها با هم چه می‌شوند؟ این‌ها جمع می‌شوند در زیر یک پوشش که همه‌ی کسانی که این کار را انجام دادند منتها یک عده بالمباشره یک عده هم به خاطر رضایت‌شان، سخط هم می‌فرماید همین‌جور است «وَمَنْ سَخَطَهُ فَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ» یک عده یک کاری را ترک کردند فقد خرج منه، توبه کردند، دست از آن کار برداشتند فلان، این هم توبه نکرده ولی سخط دارد آن‌ها به توبه خارج شدند دست برداشتند این کراهت دارد، سخط دارد این هم می‌گوید این هم خب، پس این‌ها را زیر یک پوشش قرار می‌دهد. سخط هم در لغت به خدمت شما عرض شود فرموده است که سَخَطَ يَسْخُطُ سَخَطًا و سُخْطًا، کَرِهَةً، پس درست است که لفظ غیر از لفظ کراهت است اما با آن مترادف است کَرِهَةً همان معنای سَخَطَ را دارد سخط هم همان معنای کَرِهَةً می‌دهد البته و غضب علیه و لم يرضه هم گفته شده پس بنابراین به معنای کراهت می‌آید این روایت بنابراین این که «و من سخطه فقد خرج منه» به خدمت شما عرض شود که به معنای کَرِهَةً باشد این هم دلالت می‌کند کسی که کراهت دارد نسبت به یک امری، مثل کسی است که از آن خارج شده و آن کار را انجام نمی‌دهد این اشکال این استدلال هم همین است که اولاً سند تمام نیست چون مرسله است محمد بن مسلم رفعه، و چون این روایت هم از کافی نیست که بگویم مورد شهادت است از محاسن برقی است که برقی چنین شهادتی را به صحت روایت کتابش نداده است.

س: ...

ج: دارد همین عبارت را؟ عین همین است؟

س: بله ادامه‌اش را ندارد ...

ج: پس چه هست عبارتش؟

س: «و إِيَّاهُ عَقَرَ نَاقَةُ ثَمُودَ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَعَمَّهِمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا»

ج: آهان آن برای فقط رضا است آن که در نهج البلاغه است فقط برای رضا هست.

س: نه به سخط هم دارد.

ج: پس چه هست؟ بخوانید.

س: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِيَّاهُ يَجْمَعُ النَّاسُ الرِّضَا وَالسَّخَطَ. وَ إِيَّاهُ عَقَرَ نَاقَةُ ثَمُودَ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَعَمَّهِمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا، فَقَالَ- سُبْحَانَهُ-: فَعَقَّرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ. فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ خَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خَوَارِ السَّكَّةِ الْمَحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ»

ج: بله، پس حال این روایت محاسن را فعلاً نمی‌توانیم به آن استدلال کنیم به خاطر ضعف سند.

و اما آن روایت ...

س: ...

ج: حالا چرا، دلالت را هم می‌گوییم.

س: محمد بن مسلم را می‌توانیم بگوییم از اجلّاء بوده؟

ج: از اجلّاء هست ولی این که لایروی و لایرسلّ الا عن ثقة، دلیلی نداریم شاید از غیر ثقات هم نقل می‌کرده

و اما این مسئله که باز فرمود «وَمَنْ سَخَطَهُ فَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ» این یعنی چه؟ خود این جمله هم فهمیدن آن یک مقداری مشکل است «وَمَنْ سَخَطَهُ فَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ» خروج از شیء باید مفروضش این باشد که داخل بوده تا خارج بشود و الا کسی که اصلاً داخل نبوده مثلاً کسی که داخل مسجد اعظم اصلاً نبوده بگوییم خرج من مسجد الاعظم معنا دارد؟ پس باید مرتکب باشد وارد شده باشد گناهکاری که این بعد حالت کراهت از آن گناه برای او پیدا شد این مثل کسی است که خرج منه، و دیگر دست از این گناه برداشته، حال این‌جا سؤال است کراهت برای او حاصل شد و واقعاً از آن گناه دست برداشت یا دست برنداشت؟ اگر دست برنداشته فقط مکروه می‌گوید بله من خیلی از این آدم‌هایی که معتاد هستند نگاه کنی به خودشان هم لعنت می‌کنند اما دست از اعتیادشان و کشیدن تریاک و شیشه و کذا، این‌ها بر نمی‌دارند به خودشان هم لعنت می‌کنند کراهت هم دارد برای این که از آن طرف عادت کرده و دست نمی‌تواند بردارد از آن طرف هم بریختن‌هایش را می‌بیند این که این چکار است اگر بدون این که خارج بشود از آن، این مثل آدم خارج است این که خلاف ضرورت است که بخواهیم بگوییم که مثل آدمی است که خارج است اگر نه از آن خارج شده و دیگر دست برداشته از آن کار، پس دیگر خرج منه، حالا چه کراهت داشته باشد و چه کراهت نداشته باشد، تکویناً خارج است دست برداشته از آن کار، فقد خرج منه، خود این جمله‌ای که در ذیل داریم مفاد این جمله لایخلوا عن ابهام و اجمال ...

س: ...

ج: می‌دانم این که «وَمَنْ سَخَطَهُ فَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ»، پس شما معنای تکوینی می‌کنید

س: ...

ج: حالا ببینیم حالا، و مَنْ سَخَطَهُ خَرَجَ مِنْهُ، یعنی به حسب عادت، تکویناً کسی که یک کاری را کراهت داشته باشد از آن کار دست برمی‌دارد می‌آید بیرون، اگر این هست پس وجوب را دلالت نمی‌کند، این هم باز مثل آن یک امر واقعی و خارجی و تکوینی را دارد می‌گوید می‌گوید کسی که یک امری را دوست ندارد کراهت دارد تنفّر از آن دارد خرج منه، خارج می‌شود. اگر این باشد که یک امر تکوینی است ربطی به ما ندارد؛ اگر نه داری یک امر اعتباری را می‌فرماید یک قانون را دارد می‌فرماید که یعنی در پیش ما مثل آدمی است که خارج از آن شده می‌گوییم این چه کسی را دارد می‌گوید؟ کسی که خرج منه یعنی خُکماً، قانوناً خرج منه، با این که تکویناً مرتکب است این که خلاف ضرورت است. بخواهید بگویید که نه برای کسی است که واقعاً دست برداشته تکویناً، تکویناً دست برداشته حالا چه کراهت داشته باشد چه نداشته باشد خرج منه دیگر، و چون دست برداشته بیرون آمده پس دیگر آدم تائیدی است دیگر، در حقیقت آدم تائیدی است که پشیمان شده در توبه هم همین است دیگر، پشیمان بشوی دست برداری، صیغه‌ی استغفرالله و این‌ها گفتن این‌ها دیگر از آداب و مستحبات است و الا حقیقة التوبه این هست ندم و دست برداشتن است این هست این واقعیت توبه این هست بنابراین ...

س: صحبت ترک نیست لازم نیست حتماً انجام داده باشد؟

ج: خرج معنا ندارد

س: این خرج ...

ج نه چرا؟ نه چه لزومی دارد که ما یک جمله‌ای بگوییم ...

س: حاج آقا آخر این دسته روایت که می‌گویند که شما وقتی راضی هستی داخل هستی و وقتی راضی نیستی جدای از آن‌ها هستی زیاد است. همین که با آن‌ها هستی این کار را علاقه داری و رضایت داری شما جزو آن‌ها هستی

ج: آن امر است «من رضی امرأ فقد دخل فيه و من سخطه»، به امر برمی‌گردد و من سخط آن امر را فقد خرج منه، این این است.

اللهم یک کلمه عرض بکنم چون گذشته الان ان شاء الله بعد. ببینید اللهم این که این جوری بگوییم، بگوییم این امر دوم با امر اول فرق می‌کند ولو ضمیر به یک جا برمی‌گردد ولی به نحو استخدام است و من سخطه فقد خرج منه یعنی اگر کسی یک کاری را، یک کار مستحبی را، یک کار واجبی را دارد انجام می‌دهد در حین انجام دادن چه هست؟ سخط دارد نسبت به آن، نماز می‌خواند می‌گوید چه گرفتاری برای ما پیدا شد، تنفر دارد روزه می‌گیرد تنفر دارد معاذ الله، بعضی‌ها هستند دیده می‌شود یعنی به زور واجباتش را انجام می‌دهد یا محرمات را ترک می‌کند و همه‌اش هم در قلب خودش گلایه‌مند است این چه بساطی هست سر ما درآوردند این آدم مثل آدمی است که خرج منه، انجام نداده در پیشگاه خدای متعال این مثل آدمی است که انجام نداده است این جوری، یعنی قبول نمی‌شود از او، این مثل کسی است که خرج منه، چه طور آن راضی به حرمت مثل کسی که انجام داده این انجام دهنده‌ای هم که هم سخط و غضب نسبت به این کار در دلش هست مثل آدمی است که انجام نداده و خرج منه، از این کار بیرون رفته است اگر این جور معنا کردیم آن وقت باز این به ضرورت فقه باید گفت که یک امر تنزیهی است یک امر برای مراتب عالیه هست یعنی قبول نمی‌شود نه این که فقهاً درست نیست. «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده، 27) کسی که متقی نباشد نه این که نمازهایش را باید قضا بکند نمازش درست است به این معنا که، اما خدا نمی‌پذیرد این را، این پذیرفتن، حالا این دیگر خودش بحث روایی و فقهی دارد که عدم قبول ملازمه‌ی با بطلان ندارد. گفتیم قبول نیست این عمل، معنایش این نیست که این عمل باطل است این معنایش این هست که خدای متعال این را برای، مثل این که دو نفر هدیه می‌دهند یک وقت یک هدیه‌ای است که به دل موهوب له می‌چسبد دیگر حاضر نیست از خودش جدا کند به کسی دیگر بدهد ولی یک هدیه‌هایی دیگری هست به این و آن می‌دهد از خودش رد می‌کند. آن‌هایی که خدا می‌پذیرد یعنی نگه می‌دارد کأنّ برای خودش، یک استعاره‌ای است اما آن‌هایی که به درد نمی‌خورد آن‌ها، کسی که دروغ می‌گوید غیبت می‌کند اما نماز ظهر و عصرش را هم می‌خواهند این «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» شاملش نمی‌شود البته اگر «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» را این جور معنا کنیم یعنی آدم متقی نسبت به.... اما شیخنا الاستاد قدس سره معنا می‌کردند «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» یعنی در همان عمل تقوا را به خرج می‌دهد به این که اجزا و شرایط و این‌ها را می‌آورد موانع را نمی‌آورد و فلان، یعنی در هر عملی درست انجام، این من المتّقین یعنی مَن عملُهُ صحیحاً، این جوری معنا می‌کند.

و للکلام تنمیه چون ان شاء الله چون وقت گذشته.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.